

سه شنبه ۱۴۰۰/۸/۱۱

جلسه ۷۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة ولياً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعيناً حتى تسکنه أرضک طوعاً وتمتّعه فيها طويلاً.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعاً.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبداً ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أولاً ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامساً والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

کلام در این بود که در احکام مختصه به غير مجتهد، مجتهد چطور فتوی دهد و در احکام مشترکه که مجتهد فتوی می دهد، مقلد چطور رجوع کند؟

یک راه حلّی که آقای صدر ذکر نموده بود این است که چنانچه یک زنی سه روز متوالیاً خون دید و حائض بود، بعد نقاء حاصل شد و بعد مجدداً دو سه روز خون دید. آیا این نقاء متخلّل حیض حساب می شود یا اینکه حساب نمی شود و طاهر است؟ مجتهد می گوید: این زن حائض بود الآن شک می کنم حائض هست یا حائض نیست استصحاب بقاء حیض جاری می کنیم. خب

جناب مجتهد شما یقین و شک دارید و لکن استصحاب برای شما اثر ندارد، و آن زنی که برایش اثر وجود دارد نه یقین دارد و نه شک.

آقای صدر این طور جواب داد که مجتهد به این زن می گوید: «شما مراجعه بکن به صفحه ۲۵۶ رساله، آن جا نوشته کسی که سه روز خون دید متوالیاً حیض است. وقتی آن فتوی به او رسید، فتوی اماره است و یقین پیدا می کند. ان قلت: یقین وجدانی که پیدا نمی کند. قلت: اشکال ندارد اماره قائم مقام قطع موضوعی می شود. خب الآن شک دارد که حیض هست یا خیر. ان قلت: باید فحص کند. قلت: بله باید فحص کند لذا رساله را می گردد تا ببیند که حکمی به عدم حیضیت یا به حیضیت هست یا نیست. فحص هر کس به حسب خود اوست.»

این جا یک مطلب در کلمات ایشان واضح نیست. در مباحث الاصول نوشته «فیفتیه المجتهد» یعنی استصحاب را مجتهد جاری می کند، اما در بحوث این کلمه را ندارد و فقط دارد: «به رجوع مقلد به صفحه ۲۵۶ یقین سابق پیدا می کند و شک لاحق هم که داشت. پس خود این، موضوع ساز است» اما اینکه چه کسی استصحاب را جاری می کند، مجتهد یا مقلد معلوم نیست؟

دیروز عرض کردیم که اگر مقصود شما این است که مجتهد استصحاب را جاری می کند، خب برای مجتهد اثر عملی نیست و اگر مقلد استصحاب را جاری می کند، خب مقلد استصحاب را بلد نیست لذا باید مجتهد یک کبرای بنویسد یعنی بگوید: «کسی که یقین دارد و شک در بقاء می کند استصحاب جاری نماید»

اینجا از سابق الایام - تقریباً حدود بیست و هفت هشت سال پیش - یک مطلبی در ذهنم است و آن این می باشد که الآن من به مجتهد رجوع می کنم، جناب آقای مجتهد شرب تنن حرام است یا حلال است؟ می فرماید: من فتوی ندارم و احتیاط می کنم. مجدداً سوال می کنم: «منی که شک دارم شرب تنن حلال است و یا حرام است، و اماره ای پیدا نکردم، وظیفه ام چیست؟» خب در اینجا چرا مجتهد در حق من رفع ما لا یعلمون اجرا نکند و بفرماید: شما لا بأس و معاقب نیستی! مثل اینکه الآن به یک غیر اعلمی بگوییم: «نماز جمعه واجب است یا واجب نیست؟» می گوید:

«واجب نیست بلکه بدعت نیز است یعنی مشروع هم نمی باشد». می گوییم: «تکلیف من چیست، من نماز جمعه بخوانم یا نخوانم؟» می گوید: «شما اشکال ندارد بخوانی» خب این چرا؟ چون او می گوید که تو مقلد من نیستی و فتوای من در حقت حجت نیست. فتوای اعلم در حق تو حجت است و فتوای اعلم این است که نماز جمعه جایز است. خب این اشکال دارد؟ خیر. یا الآن یک مجتهد فتوی می دهد به اینکه شما باید قضای صوم را بگیری، و یک مجتهد فتوی می دهد که قضا واجب نیست ولی کفاره باید بدهی. خب از مجتهد الف سوال می کنیم که فتوای شما در مورد کسی که نماز صبحش قضا شده چیست؟ می گوید: «فتوای من این است که باید یک روز روزه بگیرد». از مجتهد دیگر سوال می کنیم و می گوید: «فتوای من این است که باید کفاره بدهد. ده مسکین را اطعام کند». می گوییم: مسئله، اگر بنده شک دارم که زید اعلم است یا عمرو، تحقیق کردم و برایم ثابت نشد. خب اگر یک نفر باشد که اعلم را شناخته و مردد بین دو نفر است، جناب مجتهد الف فتوای شما چیست؟ می گوید: «نظر من این است که جایز است از زید تقلید کند یا از عمرو تقلید کند». به مجتهد دیگر میگوییم نظر شما چیست؟ می گوید: «نظر من این است که مخیر است» خب الآن بنده که نمی دانم شما اعلمی که به وجوب صوم فردای آن روز فتوای دادید یا دیگری اعلم است که به کفاره و اطعام عشرة مساکین فتوی داده، چه کار کنم؟ می گوید: «شما مخیر هستی». خب این مجتهد دو راه دارد یک راه این است که بگوید: «تو مخیری» و یک راه این است که در رساله بنویسد: «ای آقای که نمی دانی من اعلم هستم یا فلانی، برای تو جایز است که یا یک روز روزه بگیری یا اطعام عشرة مساکین بکنی» خب این چه اشکال دارد؟! ان قلت: اینکه خلاف فتوای اوست و افتراء علی الله است. قلت: می گوییم خیر، یک وقت هست نظر من را می خواهی خب نظر من این است که فردا را روزه بگیر اما یک وقت هست که از من سوال می کنی که نظر شما در مورد تکلیف من چیست، خب تکلیف شما تخییر است. این چه اشکال دارد؟! است.

حال مسئله: اگر یک مقلدی تفحص کرد و حجت پیدا نکرد و شک نمود، چه کار باید بکند؟ شما در حق او استصحاب جاری می کنید، خود مقلد که استصحاب جاری نمی کند. شما در حق او رفع ما لا یعلمون جاری می کنید. خب وقتی رفع ما لا یعلمون جاری کردید، این چه اشکال دارد! لذا در رساله می نویسد: «اگر چه احوط این است که شرب تنن را ترک کند ولی چنانچه تفحص کرد و دلیل و فتوایی در رساله ها پیدا نکرد جایز است و معاقب نیست»

سوال:

جواب: مشترک اصلا نمی خواهد. الآن یک مجتهد به آن مسافری که در مسجد کوفه می خواهد نماز بخواند میگوید: «تو مخیری هستی خواستی قصر بخوان و خواستی تمام بخوان» ولو اینکه خود او در مسجد کوفه نیست و مثلا در کاظمین سلام الله علیهما ساکن است.

در ما نحن فیه وظیفه ی من را دارد بیان می کند نه وظیفه خودش را، اشتراک می گوید که من نگفت که حکم من و تو یکسان است. مجتهد به زن می گوید: «تو یقین سابق داشتی و شک لاحق، الآن تو حیض هستی» به او می گویند: «برای تو که اثر ندارد» می گوید: «تو به من چه کار داری. من که وظیفه خودم را تعیین نمی کنم بلکه وظیفه تو را دارم تعیین می کنم». خود مجتهد فتوی می دهد نه اینکه استصحاب را مقلد جاری کند. این وجه فنی ای هست که ما از ۲۷،۲۸ سال پیش - قبل از اینکه مطالب آقای صدر را ببینم - در ذهنم بود. گاهی مواقع هم مرحوم شیخنا الاستاذ ملتزم می شود و گاهی مواقع هم نه. ایشان من حیث لا یشعر گاهی مواقع تطبیق می کرد و گاهی مواقع تطبیق نمی کرد.

در این راه مجتهد نمی گوید که مقلد استصحاب را جاری کن بلکه می گوید استصحاب را من جاری می کنم زیرا ارکان استصحاب برای تو محرز است. خب این راه چپی؟ اگر کسی بخواهد تحلیل فنی نماید - غیر از آن مطلبی که دیروز عرض کردیم یعنی اینکه اصلا عویصه نیست. آنهایی که اسم این را عویصه گذاشته اند غافل هستند. - این راه احسن التوجیه است.

اما این راه دو اشکال دارد. یک اشکال این است که چه بسا مقلد غافل باشد و شک نداشته باشد یا چه بسا ممکن است به صفحه ۲۵۶ شما مراجعه نکرده باشد، لذا از کجا یقین دارید که یقین و شک دارد. باید اول مقلد یقین و شک داشته باشد تا بعد استصحاب را در حق او جاری کنید.

اشکال دوم که خیلی مهم است این می باشد که یک راه حلی ما در باب اجتهاد و تقلید - ۲۵، ۲۶ سال پیش - گفتیم، بیان کردیم که مثلاً مجتهد مسافرت به بلاد کفر را حرام می داند اما می بیند اگر بخواهد به خلق الله بگوید که مسافرت به بلاد کفر حرام است آنها عمل نمی کنند چرا که مردم دین ندارد. خب می گوید که فتوای خودم را نمی نویسم بلکه فتوای اعلم بعد از خودم را می نویسم. اعلم بعد از خودم می گوید که اشکال ندارد. در اینجا دو جور می تواند عمل کند، یک جور این است که بگوید: «به غیر رجوع کنید» و جور دیگر این است که فتوای غیر را در رساله بنویسد. لازم نیست مجتهد اعلم برود ادله و فتاوی را فحوص کند تا بعد فتوایش را بنویسد یا اصلاً فتوی دارد ولیکن لازم نیست فتوای خودش را بنویسد بلکه یک رساله غیر اعلم را بر می دارد و بر روی آن می نویسد که عمل به این رساله شریفه مبرأ ذمه است ان شاء الله و مهر می کند. این چه اشکال دارد؟! یک وقت به آقایی گفتم، ایشان قبول کرد اما به یک آقایی گفتم، گفت که نه بر اعلم فتوی دادن واجب است. گفتم: یا علی این را بیا درست کن. اینکه بر اعلم فتوی دادن واجب است یعنی چه! نوع افرادی که اعلم و مودب هستند تا زمانی که استاد در قید حیات است یا مرجعی که دین دار و درسی خوانده است ولو اینکه الآن پیر شده و درس نمی دهد و... در قید حیات است رساله نمی دهد، خب آیا این گناه کرده؟! خب معلوم است کسی که الآن درس می دهد و مطالعه می کند و... از کسی که الآن صد سال دارد و دیگر درس نمی دهد و... اعلم است زیرا آن بنده خدا خیلی کار کند روزی یک ساعت مشغول درس و بحث باشد علاوه بر اینکه دیگر به خاطر کهولت سن، حافظه و استعداد ندارد اما در عین حال سیره قطعیه همه بزرگان این بوده و تا استادشان زنده بوده رساله بیرون نمی دانند، خب آیا گناه کرده اند؟ نه. بله اگر اعلم فتوی داد مقلد باید به اعلم رجوع کند. حال اگر اعلم به جای اینکه بگوید: «من رساله ندارم، شما

به اعلم بعدی رجوع کنید» رساله اعلم بعدی را می گیرد و صفحه اول آن را تغییر می دهد، اسم خودش را می نویسد و بعد یک مهر می زند. این چه اشکال دارد!؟

سوال:

جواب: بله چون تا من فتوی ندادم برای او که حجت نمی شود..... او که نمی داند خلاف واقع است من دانم که خلاف واقع می باشد.

این هایی که ما عرض کردیم جواب ندارد، غیر از حضرت حجت عج بقیه دیگر...، یا اعلم با زید بن عمرو رفیق است. او پیش اعلم می رود و از معامله ای که کرده خبر می دهد. اعلم مدتی فتوای خودش را به او نمی گوید بلکه می گوید: «این معامله اشکالی ندارد» بعد از چند روز به او می گوید: «برو آن ماشینی که خریدی را بفروش». وقتی که فروخت می گوید: «حقیقۀ من این معامله را باطل می دانم اما برای تو دیگر اشکال ندارد زیرا اگر کسی به فتوای یک مرجعی عمل کرد و بعد اعلم بر خلاف او فتوی داد، چنانچه اثری از آن باقی نمانده باشد مجزی ست، لذا گفتم ماشین را بفروش» یک وقت یکی از رفقای ما به خانه ی ما آمد. به او گفتم «امشب را بخواب» گفت: «فردا ماه رمضان است» گفتم: «من روزه ی شما را درست می کنم» گفت: «نمی خواهم ده روز اینجا بمانم» گفتم: «من هم نگفتم بمان» گفت: «نمی توانم قبل از ظهر به تهران برسم» گفتم: «من هم نگفتم برس» هر چی خواهش و تمنا کرد که راه را به من هم بگو، به او گفتم که اول بمان بعدا بهت می گویم. سه چهار راه داشت، یک راه این بود که شما که الان یک خورده چیز هستی، فکر می کنم که در برخی از رساله ها نوشته اند که صائم اگر تا غروب به مقصد برسد و قصد داشته باشد برود کافیست. خب این شخص جاهل میشود و «من صام فی السفر جهلاً» شاملش می شود لذا روزه اش صحیح است. لذا خیلی از افراد بودند که در ماه رمضان از من مساله سوال می کردند به آنها می گفتم: «برو بعد از اذان بیا، کی می تواند الان مساله جواب دهد». می گفت: «مساله شرعی ست» می گفتم: «برو شب بیا» بعد به آنها می گفتم که روزه صحیح است زیرا جهل داشتید.

یک وقت یک استفتائی از مرحوم تبریزی شده بود. استفتاء این بود که خانه ی یک شخصی با محل کارش ۱۵ کیلومتر فاصله دارد و این شخص باید هرز گاهی برای بازرسی به آنجا برود و چند روز را در آن جا بماند و بعد بر گردد، روزه اش صحیح است؟ خدا رحمتش کند داشت فکر می کرد که به او گفتم: «چرا فکر می کنید، شما فتوی ندید، وقتی فتوی ندادید روزه اش صحیح می شود. شما در جواب بنویسد که روزه باید بگیری و روزه مجزی ست زیرا وقتی حکم را نگفتید او جاهل می شود و روزه گرفته» ایشان فرمود: «همین را بنویسید»

منتهی اخیراً همچین دل چسبم نیست اگر چه جوابی ندارد. این حرفی که الان آقای صدر می زند تالی فاسدهایی دارد که من ملتزم می شوم ولی ایشان ملتزم نمی شود. ببینید مجتهد می نویسد: «الصفرة فی ایامها حیضة». می گوید: «وقتی فتوای من به او رسید در حقیقت حجت می شود». خیلی خب فتوای من این است که این آقا باید روزه بگیرد. من فتوی را نمی گویم، وقتی فتوی را نگفتم در حق او استصحاب جاری می کنم چرا که کی او بر بقاء حجت پیدا می کند؟ وقتی که من فتوی را بگویم. خود مجتهد هم گفته که «هذه الفتوی حجة علیک لو اطلعت علی رأی» خب من رأیم را نمی گویم، وقتی نگفتم در حق او حجت می شود. لذا مجتهد چه کار دارد که فتوایش را بدهد، همه جا فتوی نمی دهد و برائت در حق او جاری می کند. می گوید: «آخر برائت یا استصحاب، این یعنی چه؟!» می گوئیم: «یعنی چه ندارد. مگر شما نمی گوئید که بر هر کس اماره قائم نشد، موضوع برائت است، موضوع استصحاب است، و مگر نمی گوئید که اماره ی او فتوای من است. خب فتوای من نیست» این مثل این می ماند که کسی بیاید و روایتی که می فرماید: «لا تنخع بذیحتک» را از تمام وسائل الشیعه ها و کتب روایی جمع کند چرا که مثلاً قصاب است. آن گاه مجتهد ورق میزند و پیدا نمی کند. در این جا این شخص کاری کرده که برای مجتهد موضوع درست شده است. اصلاً سال ۷۰ که با مرحومه والده به حج مشرف شدم رفت در منی می خواستم ذبح کنم. گوسفند خودم را بغل کردم با لطائف الحیلی به منی آوردم اما نسبت به گوسفند والده، گفتم اگر من به حرف او گوش ندهم، دیگر او تمکن از ذبح در منی ندارد لذا

همان ته گوسفند والده را گشتم. من سال ۷۵ که به مکه مشرف شدم می گفتم که ای کاش سازمان حج می گفت: ما ماشین مکشفه در اختیار حجاج قرار نمی دهیم. وقتی قرار نداد حاجی مضطر می شود و در این حالت تظلیل جایز است. لذا همش دنبال کسی می گشتم تا این را به گوش سازمان حج برسانم. بعد دیدم که نسبت به این ماشین مکشفه حماقت کردم زیرا این شعار شیعه است. کسی امروز ماشین مکشفه را در مکه نگذارد به شیعه خیانت کرده حتی اگر تمام مراجعه فتوی دهند که تظلیل اشکال ندارد، باز به شیعه خیانت کرده ولو اینکه فی علم الله معذور باشد چرا که در مکه شیعه به همین ماشین مکشفه شناخته می شود. اینکه می گویند: «هر خونه ای را حسینه کنید» آخر این چیست! اگر من در خانه عزاداری کنم که مردم نمی فهمند شیعه کیست. اگر یک مجتهدی بر خلاف اموری که شعار شیعه است فتوی دهد، دهانش را باید خورد کرد. لذا دیدم که داشتم اشتباه می کردم و به هر قیمتی که شده باید ماشین مکشفه باشد ولو چند نفر سرما بخورند و خیلی برایشان ضرر داشته باشد چون وقتی نگاه می کنند برای مردم سوال می شود که اینها کی هستند.

این امور فرق می کنند ولی اگر یک جایی شعار نباشد، علامت ممیزه شیعه نباشد دیگر این راه هایی که عرض کردم بلا مانع است.

یک مطلب دیگر باقی مانده - همان طور که عرض کردم این بحث ارزش ندارد اما در لابه لای این بحث ها مطالبی گفته می شود که امهات فقه و اصول است - و آن این است که خلاصه این ادله حجج و امارات آیا غیر مجتهد را شامل می شود یا شامل نمی شود؟

دو وجه برای اینکه شامل نمی شود ذکر کرده اند. وجه اول: حجیت امارات و اصول مشروط به فحص است و مقلد نمی تواند فحص نماید. به این وجه جواب داده اند که فحص، موضوعیت ندارد. در هیچ روایتی اینکه فحص شرط باشد نیامده مثلا نداریم «لا تنقض الیقین بالشک بشرط الفحص» یا نداریم «صدق العادل بشرط الفحص». خب پس چرا باید فحص کرد؟ به خاطر اینکه اماره ای که در معرض وصول است حجت می باشد. حال می خواهید به اطلاق تمسک کنید، مثلا

دارد «المسافر يقصر» و این اطلاق دارد. می گوییم: باید فحوص کئی زیرا عمومات و اطلاقاتی که در معرض تخصیص است تا از معرضیت خارج نشوند عمومات و اطلاقات حجت نیستند. پس باید فحوص کند تا آنها را از معرض تخصیص خارج کند. حال اگر مجتهد فحوص کرد و گفت که خاصی در مقام پیدا نشده، خب در حق مقلد نیز حجت می شود چرا اصالة العموم و اصالة الاطلاق و... مشروط به فحوص نبودند بلکه باید در معرض تخصیص نباشد، خب الآن دیگر در معرض تخصیص نیست.

آقای صدر اشکال کرده که چه کسی باید فحوص کند تا از معرض تخصیص خارج شود، مجتهد اعلم یا هر مجتهد؟ اگر بگویید که مجتهد اعلم باید فحوص کند، دید که مجتهد بر سر سجاده نشسته. به او گفت چرا نماز نمی خوانی؟ جواب میدهد که چون نمی دانم چند رکعت باید بخوانم. به او می گوید: «مگر شما مسافر نیستی. خب المسافر يقصر». مجتهد: «شاید تخصیص خورده باشد». به او می گوید: «چرا فحوص نمی کنی؟». مجتهد: «چهار ساعت است که وسائل و ... را اینجا گذاشتم اما وقتی از معرض تخصیص خارج می شود که مجتهد اعلم فحوص کند و بگوید وارد نشده». این را چه کسی می پذیرد!؟

اگر بگویید: هر مجتهدی. می گوییم: این هم تالی فاسد دارد زیرا مثلا اگر یک آقای گفت که من فحوص کردم و این چند تا عموم و این چند تا اطلاق یک دانه هم مخصص ندارد. بعد مجتهد اعلم بگوید که دیگر فحوص من لازم نیست چرا که او فحوص کرده. آیا این را ملتزم می شوید؟ نه. پس بنابر این فحوص اگر چه موضوعیت ندارد ولی اگر بخواهید بفهمید اماره که در معرض تخصیص هست حجت است یا حجت نیست، چه کسی باید نظر بدهد؟ آیا اعلم باید فحوص کند یا نه هر مجتهدی ولو غیر اعلم فحوص کند در حق همه کافیت؟ اینها اشکالاتی است که ایشان کرده، آیا آنها وارد است؟ اصلا جوابی که می گوید «فحوص موضوعیت ندارد و همین که از معرض وصول خارج شود کافیت» درست هست یا درست نیست؟

و للكلام تتمه و صلى الله على محمد و آله الطاهرين لعنة الله على اعدائهم اجمعين